



مسعود رجوی رهبر فعلی سازمان مجاهدین خلق می‌باشد. او در سال ۱۳۲۷ شمسی در طیس در یک خانواده مذهبی متوسط متولد شده‌است. او پس از کاظم رجوی دکتر در حقوق سیاسی و استاد دانشگاه در سوئیس ، دکتر صالح رجوی پزشک و جراح قلب ، مهندس هوشنگ رجوی مهندس ، دکتر محمود رجوی پزشک در استرالیا متولد شد.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مشهد گذراند. سپس رشته حقوق سیاسی را در دانشگاه تهران به پایان برد و از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. رجوی در دوران دبیرستان با محافل و اندیشه‌های مذهبی ، سیاسی آشنائی پیدا کرد... وی در سال 1346 در حالی که فقط نوزده سال داشت به عضویت سازمان درآمد. متعاقباً در ارتباط مستقیم با محمد حنیف نژاد بنیانگذار سازمان مجاهدین قرار گرفت. او در آن زمان جوانترین عضو مرکزیت مجاهدین بود که به عضویت گروه ایدئولوژیک سازمان درآمد.

او یک خواهر بنام منیره رجوی داشت که بعدها همراه با همسرش توسط دادگاههای شرع محاکمه و تیرباران شد.

برادر او کاظم رجوی هم که علیه جمهوری اسلامی فعال بود در سوئیس در سال ۱۳۶۹ توسط مزدوران و آدمکشان جمهوری اسلامی ترور شده‌است . مسعود رجوی پیکر او را از اروپا به عراق برد و در گورستانی در اطراف کربلا و در قسمتی که اعضای سازمان مجاهدین خلق در آنجا مدفون

شده بودند دفن نمود. مسعود رجوی از سال ۱۳۵۴ که سازمان مجاهدین توسط گروهی دچار تغییر ایدئولوژی شد در زندان بخش رهبری مسلمان آن را به عهده داشت.

در آن زمان بخشی به رهبری تقی شهرام و رفقایش بهرام آرام و وحید افراخته در خارج زندان بوده و ایدئولوژی مذهبی سازمان مجاهدین را تغییر داده بودند و یک دیکتاتوری عجیب راه انداخته و تعدادی از اعضای مومن و مسلمان را کشتند. اکثر آنان در زمان شاه دستگیر و کشته شدند و یا پس از انقلاب در سازمانی بنام پیکار فعالیت کردند و بعد دستگیر ، تیرباران و کشته شدند.

اصلی ترین چهره این حرکت هم که تقی شهرام بود توسط جمهوری اسلامی دستگیر گردید و به حکم دادگاههای شرع تیر باران شد. یک بخش از اعضای مجاهدین هم به روحانیت و آیت الله خمینی متمایل شدند که در جمهوری اسلامی از جمله مسئولان نظام شدند و یک بخش هم در زندانها به رهبری مسعود رجوی ، اعلام کردند مجاهدین واقعی آنها هستند و مسعود رجوی در همان زندان شاه البتّه بطور سر بسته و مخفی خطر اصلی را خمینی و بقول خود وی راست ارتجاعی معرفی نمود .



رجوی از دوران بحبوحه انقلاب ۵۷ ، رهبر و شخصیت اصلی سازمان مجاهدین بود و به عنوان نماینده این سازمان برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا شد. موسی خیابانی (موسی نصیر اوغلی خیابانی) متولد تبریز و شخصیت نامدار دیگر مجاهدین بود. (رجوی بعدها طی جریاناتی از کاندیدایی استعفا کرد) . او در اوایل انقلاب تلاش زیادی کرد تا سازمان مجاهدین را به عنوان یک سازمان مسلمان و مورد قبول نزد روحانیت جا بیندازد به همین علت با آیت الله خمینی ملاقات کرد و با مسئولان نظام روابطی داشت و سعی می کرد که از آنها بهره ببرد.

آیت الله طالقانی در این دوران از حمایت کنندگان مجاهدین بود اما مسعود رجوی در حالی که آیت الله خمینی، دشمن اصلی ایران را آمریکا و اسرائیل و شوروی معرفی نموده بود، در درون سازمانش و مابین هوادارانش دشمن اصلی را ارتجاع بمعنی جمهوری اسلامی و خمینی معرفی می‌کرد.

به همین علت بر خلاف سایر گروه‌های سیاسی (تقریباً اکثریت گروه‌های سیاسی چپ) با لیبرال‌ها و کسانی که آمریکا را دشمن نمی‌دانستند روابط خوبی داشت که اینها از چشم‌های تیز بین آیت الله خمینی پنهان نمی‌ماند و او می‌دانست که مجاهدین بر اساس تحلیل خودشان قصد سرنگونی و نابودی جمهوری اسلامی و ایجاد یک دولت «دموکراتیک و ملی» را دارند.

مسعود رجوی

نشریه مجاهد شماره 561 سال 80

نطق مصدق در دادگاه لاهه دارای منطقی محکم و استدلالی روشن است. آن قدر محکم و روشن که هیأت قضات بر آن صحنه گذاشتند و خود به عدم صلاحیت خود برای داوری در مورد موضوعی که مصدق آن را «اراده سیاسی یک ملت آزاد و مستقل» می‌نامید، رأی دادند. نیاز به تأکید نیست که رسانیدن هیأت قضات به این اقناع قضایی و وجدانی، کاری آسان نبود و مسلماً حقوقدانان و متخصصان نیصلاح می‌توانند «هزار نکته باریکتر از مو» در نطق مصدق بیابند؛ نکاتی که هزار مانع سیاسی و فرهنگی را در جو پراشوبی که در آن گیرودار پیرامون دادخواهی یک ملت ستم‌دیده در برابر قدرت مسلط زمانه وجود داشت، در هم شکست و حقانیت ملت ایران را ثابت کرد. ناگفته پیداست که پرداختن به این نکته‌ها نه در صلاحیت من است و نه در حوصله این فرصت محدود و این یادداشت کوتاه و شتابزده، اما دست‌کم می‌توان به دو نکته که در مطالعه مجدد نطق مصدق، در لحظه به‌ذهن خطور می‌کند، اشاره نمود:

اول این که مصدق خواهان داوری عادلانه در مورد موضوع مورد دعوا بین دولت ایران و دولت انگلیس نبود، بلکه خواهان آن بود که هیأت قضات به عدم صلاحیت خود در رسیدگی به دعوا، که از طرف انگلیس اقامه شده بود، رأی دهند.

یعنی که حقوق مسلم مردم ایران (از حق ملی کردن صنعت نفت در آن روز گرفته تا حق مقاومت قهرآمیز در برابر دیکتاتوری نامشروع آخوندی در امروز) هرگز و هیچ‌گاه نمی‌تواند و نباید موضوع بحث و رسیدگی دیگران قرار بگیرد. همچنان که امروز هم، در ادامه راه مصدق، حق حاکمیت مردم ایران، رودر روی «ولایت فقیه» و حاکمیت آخوندی، هیچ بحث و گفتگویی نمی‌پذیرد و هر فرد یا

جریان سیاسی که چشم به درون این رژیم دوخته باشد بی‌گفتگو در تعارض با حاکمیت مردم ایران و مردم‌سالاری (دموکراسی) قرار می‌گیرد. اما درخواست رأی عدم‌صلاحیت و به‌کرسی نشاندن آن در دادگاه لاهه از سوی مصدق، نه‌فقط به ظرایف استدلال حقوقی، بلکه به تأثیرگذاری بر حساس‌ترین تارهای وجدان انسانی قضات نیاز داشت و سردار پیر نهضت ملی که خود به ملکات فاضله انسانی متصف بود. در متن نطق خود این جنبه را از قلم نینداخت.

از این‌رو خطاب به قضات دادگاه گفت:

« باوجود نقاقت و ضعف مزاج که نتیجه کبرسن و مصائبی است که در راه مبارزه برای آزادی متحمل شده‌ام، باوجود این‌که بار سنگین مسئولیت مرا ناتوان ساخته است، از راه دور به این دیار آمدم تا از طرفی با حضور خود حس احترام کامل ملت و دولت ایران را به‌دستگاه‌های بین‌المللی ثابت کنم و از طرف دیگر به‌آقایان مدلل سازم که، گذشته از ایرادات حقوقی که نسبت به‌صلاحیت دیوان داریم، اخلاقاً و سیاستاً در وضعی واقع شده‌ایم که دیگر نمی‌توانیم موضوع ملی‌شدن نفت را مورد بحث قرار دهیم.»

پیدا است که این حرف در عین قطعیت و صراحت با فروتنی و صمیمیتی انگیزاننده همراه است و چون از عمق دلی پرسوز و دردمند برمی‌خیزد، لاجرم بر دلها می‌نشیند و راه اقناع وجدانی مخاطبان را هموار می‌سازد.

اما نکته دوم که نکته اصلی و سنگ بنای پیروزی و سرفرازی مصدق است آن‌جاست که صراحتاً اعلام می‌کند: «تصمیم ملی شدن نفت نتیجه اراده سیاسی يك ملت مستقل و آزاد است». جان کلام در همین‌جاست.

در اراده يك ملت آزاد و مستقل که پیشوای نهضت ملی، خود سخنگو و مظهر مجسم آن بود. چنین بود که دکتر حسین فاطمی، آموزگار وفا و پایداری، که سرانجام خونش در راه ایران و مصدق بر زمین ریخت، فریاد می‌زد «مخالفت با دکتر مصدق مخالفت با آزادی و حقانیت است. ضدیت با دکتر مصدق، ضدیت با ملل مظلوم و اسیر و غارت‌زده می‌باشد». و همین مظهر اراده سیاسی يك ملت مستقل و آزاد بود که به‌هنگام محاکمه در بیدادگاه شاه فضایی رعب و وحشت را این‌چنین در هم می‌شکست: «آن‌جایی که حق در کار باشد، با هر قوه‌ی مخالفت می‌کنم. از همه چیز می‌گذرم، نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم، هیچ چیز ندارم... مگر وطنم را که در جلو چشمم دارم».

اما دم گرمی که در دادگاه لاهه وجدان قضات شرافتمند را تکان داد، در بیدادگاه شاه بر آهن‌سرد عناصری که شرف خود را به ثمن‌بخش فروخته بودند، اثری نداشت. هر چند که پیام او در تاریخ معاصر ایران به‌ثابت رسید و پژواک آن هر روز در این مرزوبوم شنیده شد.

آن روز که دکتر فاطمی در آخرین لحظات قبل از تیرباران خطاب به دادستان و فرماندار نظامی گفت: یقین داشته باشید «سربازان مجاهد نهضت، همچنان مبارزه را ادامه می‌دهند».

آن روز که در بیدادگاه‌های نظامی شاه اعلام کردیم که جملگی از فرزندان مصدقیم که به امتیازات مادی پشت‌پا زده‌ایم... و امروز که مقاومتی با یکصد هزار جاودانه فروغ آزادی، در این میهن شکل گرفته و «سربازان مجاهد» در ارتش آزادیبخش ملی ایران برای نیل به آزادی و استقلال وطن از همه‌چیز خود می‌گذرند.

آری، نطق مصدق در دادگاه لاهه فقط یک مدافعه حقوقی و سیاسی نبود، ندای ملتی ستمدیده و بیانگر یک آرمان انسانی با طنین تاریخی بود. به همین دلیل، در عین قدرشناسی نسبت به قضات شرافتمندی که به سود مصدق رأی دادند، این نکته را هم باید خاطر نشان کرد که آنها قبل از هر چیز به سود شرف انسانی خود رأی دادند. چرا که دادگاه تاریخ در صدور رأی حقانیت مصدق هرگز تردیدی نکرد. ترجیح می‌دهم کلام آخر را عیناً از زیرنویس یک عکس اهدایی آن بزرگوار نقل کنم که به گویاترین صورت هم اراده ملت و هم ویژگی‌های ادامه‌دهندگان راهش را تصویر کرده است:

به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به‌میان آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرف‌نظر می‌کنند.

به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند مرد و مردانه می‌ایستند و یکدنگی به‌خرج می‌دهند و به‌کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه‌چیز خود می‌گذرند، این عکس ناقابل اهدا می‌شود.

احمدآباد، آبان‌ماه 1341

دکتر محمد مصدق



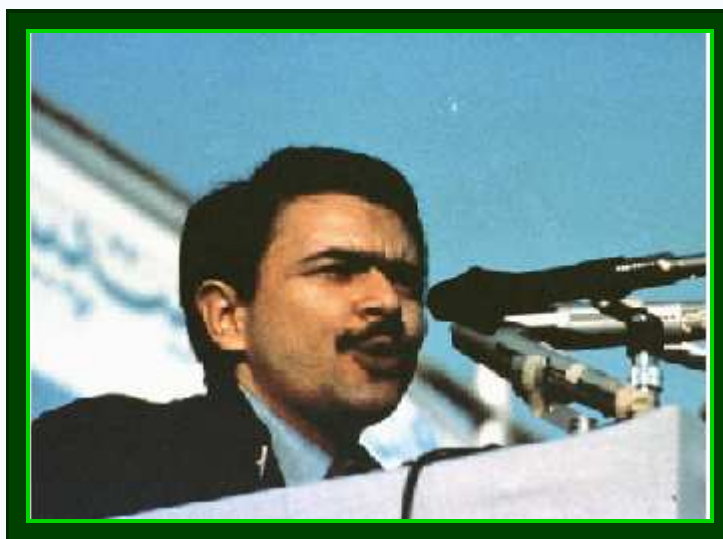
بعد از سال ۱۳۵۷ رجوی بعنوان رهبر اصلی مجاهدین در فعالیت سیاسی بود و خط خودش را علیه دستگاه روحانیت حاکم به پیش می‌برد و در همین ایام یک ارتش بنام میلشیا را بنیان گذاری و اعلام کرد و رژه بسیار بزرگی با این ارتش در تهران راه انداخت که طبعاً باعث نگرانی دولت انقلابی وقت بود و اعضای همین میلشیا بودند که در تهران و سراسر ایران به نفع سازمان مجاهدین بسیار فعال بودند اما سر انجام بعد از سه سال کشاکش های سیاسی که در برخی آنها افراد میلشیا زخمی و کشته می‌شدند (مانند فاطمه کریمی و سمیه نقره خاجا که به ضرب گلوله مزدوران رژیم هنگام فروش نشریه جان باختند) در روز سی خرداد سال ۱۳۶۰ شمسی با یک تظاهرات خیابانی بزرگ (که رقم آن توسط مجاهدین نیم میلیون نفر اعلام شد) روز بعد از سی خرداد در جنگ مسلحانه میان سازمان مجاهدین و جمهوری اسلامی شروع شد.



این جنگ یک جنگ خونین بر سر قدرت سیاسی بود که دو نیروی مسلمان با هم شروع کردند ولی رجوی در موقعیت خود و نیز قدرت آیت الله خمینی و چگونگی جامعه ایران اشتباه مرتکب شده بود و با وارد شدن به مبارزه مسلحانه سرنوشت این سازمان سیاسی از بنا دچار تغییرات شد. هزاران نفر از دو طرف یا کشته شدند و یا زندانی گردیدند.

دفتر حزب جمهوری اسلامی منفجر شد و ۷۲ نفر از بزرگترین مسئولان نظام از جمله آیت الله بهشتی از مهمترین ارکان نظام اسلامی و فرزند آیت الله منتظری محمد منتظری (معروف به رینگو) کشته شدند و به قتل رسیدند در یک انفجار دیگر دفتر نخست وزیری منفجر شده و رئیس جمهور وقت رجائی و نخست وزیرش باهنر کشته شدند .

همچنین دفتر آیت الله قدوسی با انفجار مهیبی منفجر و او در این انفجار کشته شد . به این ترتیب دهها تن از اندیشمندان نظام توسط سازمان مجاهدین خلق کشته شدند که از جمله ایشان آقای آیت ربانی از مسئولین فرهنگی و تصفیه دانشگاهها بود. تعداد زیادی از بزرگترین آیت اللهها از جمله آیت الله اشرفی اصفهانی. آیت الله دستغیب- آیت الله صدوقی- آیت الله قدوسی- آیت الله هاشمی نژاد و تعدادی دیگر که از مهمترین آیت اللههای ایران و از نزدیکترین دوستان رهبر انقلاب اسلامی بودند یا ترور شده و یا منفجر و تکه تکه گردیدند بطوریکه جمع آوری پارههای جسد ها نیز مانند جسد آیت الله دستغیب جنایتکار مشکل بود و حتی تکههای جسد او را از پشت بامها جمع آوری کردند. (جنایتکار آخر به دست رزمنده دلاور دخترنوجوانی به نام گوهر ادب آواز که در جریان عملیات خود را نیز منهدم کرد ، کشته شد)



آیت الله العظمی صدوقی را در یزد منفجر نمودند که اودو تکه شد . ترور آخوندهای مرتجع به حدی شد که در هیچ جا آیت الله صاحب نامی جز آیه الله منتظری و چند نفر دیگر باقی نماند. آنها حتی تروری علیه حجه الاسلام ملا حسنی انجام دادند که ایشان را زمینگیر نمود و علیه حجه الاسلام طبسی نیز ترور دیگری انجام شد .

حجه الاسلام قرائتی در باره این ترورها گفته بودند که چنان تروریزم علیه علمای مذهبی توسط رجوی اوج گرفت که ما مجبور بودیم از درون لوله تردد کنیم یعنی حفاظت کامل باشد.

آنها علیه سید احمد خمینی هم طرح تروری داشتند که موفق نشدند.



رجوی حالا آن خط فکری را که دشمن اصلی ایران آمریکا نیست و آیت الله خمینی و نظام اوست آشکار نموده و دستور داده بود در همه جا مزدوران نظام را ترور نمایند. آمار دقیق کشتگان روشن نیست ولی بدون تردید و بر اساس آمار روزنامه‌ها حداقل صدها نفر ترور و کشته شدند. در سال ۱۳۶۰ در تقریباً هر روز ترور و حمله و هجوم به دستور سازمان مجاهدین انجام می‌گرفت.

نگاهی به موضوع‌گیریه‌های مجاهدین طی 2/5 سال پس از انقلاب ضدسلطنتی

23 بهمن 57- اعلام موجودیت دفاتر جنبش ملی مجاهدین در سراسر کشور



جنبش ملی مجاهدین (ستاد علوی، تهران)

مجاهدین در راستای گسترش پایگاه اجتماعی خود در فردای انقلاب ضدسلطنتی، «جنبش ملی مجاهدین» را به‌منزله «ارگان سیاسی» خود تأسیس کردند.

موسی خیابانی در باره خط و روش سیاسی مجاهدین بعد از سرنگونی شاه گفته بود: «با توجه به مجموعه شناخته‌هایی که ما از ماهیت و بافت رژیم داشتیم و براساس ماهیت و هویت ویژه خودمان و موقعیت سازمان در فردای انقلاب، خط ما این بود که تا آنجا که ممکن و مقدور است ضمن یک حرکت و مبارزه مسالمت‌آمیز، سازمان، هدفها، آرمانها و برنامه‌های خود را به‌میان توده‌های مردم ببریم و پایگاه اجتماعی‌مان را در بین توده‌های مردم گسترش بدهیم، آگاهی سیاسی مردم را ارتقا داده و با گسترش و تحکیم موقعیت سازمان، اساسی‌ترین کمبودی که انقلاب داشت، یعنی فقدان یک سازمان انقلابی سراسری توده‌یی را برطرف نماییم»

14 اسفند 57- سخنرانی مسعود رجوی در دانشگاه تهران



- هیچ‌گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان برکف که از قدیم می‌جنگیده اند نباید به‌وجود آید.

- محاکمات در دادگاه‌های علنی مردمی برگزار شود و نمایندگان اقشار مختلف مردم و عموم اقشار و طبقات و نیروهای مبارز و انقلابی در هر موردی شاهد و قاضی محاکمات باشند.

- انتصاب‌های مختلف نظامی و سیاسی و اداری به‌خصوص در حد کادرهای طراح و رهبری کننده با نظر شوراهای مردمی صورت گیرد.

14 اسفند 57- سخنرانی مسعود رجوی در احمدآباد برسر مزار مصدق

هدف ما از مبارزه، در نهایت استقرار هماهنگی و وحدت هر چه بیشتر در همه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی است. مبارزه فی‌نفسه هدف نیست. بلکه تکاپویی است برای راندن اختلافها و تضادها به‌سمت وحدت.

21 اسفند 57- اطلاعیه مجاهدین در مورد مساله حجاب



هر موضع‌گیری خصمانه و تحمیل هر شکلی از حجاب بر زنان این میهن نامعقول و نامقبول است. انقلاب ما هیچ‌گونه تردید و انکاری را در آزادی کامل حقوقی و سیاسی و اجتماعی زنان نمی‌پذیرد.

به یاد حضور میلیونی زنان در انقلاب ضد سلطنتی

26 اسفند 57- نظر مجاهدین در باره مجازات‌های مجرمان عادی



صدور و اجرای احکام مجازاتی از قبیل اعدام و شلاق زدن و تحت عنوان جاری کردن حدود اسلام، روح قوانین جزایی اسلام را که جز از موضع رأفت و رحم و توبه عوامل و انگیزه‌های جرم به‌مجازات نمی‌نگرد خدشه دار ساخته و آن را قسی القلب و قشری جلوه می‌دهد.

27 اسفند 57- مجاهدین در دفاع از حقوق کردها

مجاهدین در اطلاعیه ای بر ضرورت دفاع از حقوق حقه هم میهنان کرد و رفع ستم مضاعف از آنها تأکید کردند و خواستار يك چاره جویی مردمی و انقلابی مناسب برای حل مسأله آن شدند. مجاهدین همچنین نسبت به‌رخدادهایی نظیر درگیری‌های کردستان و گنبد هشدار دادند.

27 اسفند 57- نظر مجاهدین در باره رفتارندم جمهوری اسلامی

در مورد سوال راجع به جمهوری اسلامی آیا می‌خواهیم دیگران را وادار کنیم که از ترس سلطنت، با اکراه و اجبار به جمهوری اسلامی رای بدهند؟ هیچ‌گونه انتخاب و قرارداد و عقدی که در آن اجبار روا شده و از ابراز تمایل و اراده آزاد افراد و گروه‌های انسانی به‌نحوی از انحاء ممانعت شده باشد، معتبر و اصیل نیست

27 اسفند 57- بیانیه انتظارات حداقل از جمهوری اسلامی

اعمال حق کامل حاکمیت ملی بر جمیع منابع ملی به‌ویژه نفت

احتراز از سرمایه‌گذارهای کلان در صنایع فوق‌العاده پیچیده و پرهزینه [هسته‌یی] به‌نفع رشد صنایع متوسط داخلی

بنیانگذاری ارتش مردمی

تضمین کامل آزادی مطبوعات و احزاب و اجتماعات سیاسی با هر عقیده و مرام

تأمین کامل حقوق سیاسی و اجتماعی زنان

رفع ستم مضاعف از تمام شاخه‌ها و تنوعات قومی و ملی در همه استانهای کشور

17 خرداد 57- بیانیه مجاهدین در باره ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان، برای تدوین قانون اساسی

يك مؤسسان واقعی با دعوت از نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و قومی و نژادی مختلف مردم امکانپذیر است که اگر تشکیل چنین مجلسی به‌دلیل گسترش گروه‌ها و اصناف سخت یا غیرممکن باشد، مؤسسان واقعی مردم را می‌توان از طریق شوراهای مردمی جامه عمل پوشاند و در صورتیکه از این طریق هم برپا کردن شوراهای عملی نباشد، تنها راه بالنسبه عادلانه تری که باقی می‌ماند، انتخابات عمومی سراسری است.

31 تیر 58- بیانیه شرکت در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی

برای این‌که در میان انبوه آن‌چه به‌نام اسلام و قرآن عرضه می‌شود. تا حق را از باطل و انقلاب را از ضدانقلاب مشخص کنیم. تا توده‌های مردم و قشرهای جوان و بالنده با حقیقت اسلام هر چه بیشتر آشنا شوند. به‌خاطر اعتقاد به‌اصالت آزادی انقلابی، که در روند تکامل فرد و اجتماع، ایجاب می‌کند که برای احراز آن هر فرصتی را مغتنم بشماریم.

10 مرداد 58- کنفرانس مطبوعاتی مجاهدین در تهران



مسعود رجوی و موسی خیابانی در يك کنفرانس مطبوعاتی شرکت مجاهدین در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی و مواضع مجاهدین را در این‌باره اعلام کردند. روزنامه کیهان به‌نقل از مسعود رجوی نوشت، ما پیش‌نویس قانون اساسی را نقد می‌کنیم. ما خواستار آزادی کامل احزاب، مطبوعات و اجتماعات و محافظت از آنها در مقابل چماقداران هستیم. اگر بخواهیم به‌اسلام عمل کنیم، شکل حکومت و دولت در اسلام شورایی است. برابری کامل زن و مرد در تمام

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی باید تصریح شود. و (سایر حقوق و خواسته‌های اساسی يك به‌يك ذکر شده است).

23 مهر 58- موضع‌گیری مجاهدین در باره مسایل کردستان



مساله کردستان هیچ راه‌حل قهرآمیز ندارد. راه‌حل انقلابی و مردمی آن اساسا در به‌رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و اداره امور داخلی آنها در چارچوب خدشه‌ناپذیر تمامیت ارضی ایران خلاصه می‌شود.

30 مهر 58- موضع مجاهدین در برابر ولایت فقیه

نشریه مجاهد شماره 7 در سرمقاله اش با عنوان «روحانیت شیعه بر سر دوراهی تاریخی» نوشت: «اگر روحانیت امروز به‌مسئولیت تاریخی خود عمل نکند از صحنه تاریخ محو می‌شود... در اسلام واقعی و ضدطبقاتی:

اولا: قشر خاصی به‌نام کاهن یا موبد یا احبار و رهبان وجود ندارد. ثانیا: فقیه به‌معنای واقعی و قرآنی زمین تا آسمان با آن چه امروز در نظر عوام است و عموما از روی لباسش شناخته می‌شود تفاوت دارد ثالثا: در اسلام واقعی بین ولایت و حکومت و به‌عبارت دیگر بین رهبری و شکل اداره امور کشور (که قطعا شورایی است) تفاوت وجود دارد. باید دید از آن چه در عمل از این اصل (ولایت فقیه) بیرون می‌آید استبداد تراوش می‌کند یا آزادی؟ موافقین ولایت فقیه از حرفشان چیزی بیشتر از حاکمیت سیاسی روحانیون بیرون نخواهد آمد...»

23 آبان 58- هشدار به‌مجلس خبرگان قانون اساسی

مجاهدین در يك تلگرام فوری به‌مجلس خبرگان اعلام کردند، در صورتیکه موارد زیر به‌عنوان حداقل‌های انتظارات مردمی و انقلابی از انقلاب ضدسلطنتی در قانون اساسی مراعات نشود، به‌چنان قانونی رای نخواهند داد.

تصریح بر حاکمیت مردم از طریق يك مجلس واحد و قانون واحد

اداره و تصدی تمام امور کشور از طریق شوراهای واقعی

اعاده حقوق ملیتها و اقوام مبنی بر تعیین سرنوشت و اداره تمام امور داخلی شان در چارچوب تمامیت ارضی کشور

تضمین آزادی همه احزاب و گروهها تا مرز قیام مسلحانه

محدود نمودن حقوق مالکیت و تصرف به‌چارچوب قرآنی «کار»

منوط نمودن بهره‌وری از زمین و محصول به‌کسی که روی آن کار کرده است

اول آذر 58- مجاهدین و قانون اساسی رژیم

مجاهدین اعلام کردند به‌خاطر فقدان حداقل خواسته‌های سیاسی و آرمانی مجاهدین در قانون اساسی مصوب خبرگان، در رفراندوم قانون اساسی شرکت نمی‌کنند.

15 دی 58 - شرکت مجاهدین در انتخابات ریاست جمهوری

با اعلام نامزدی مسعود رجوی در انتخابات ریاست‌جمهوری، در فاصله بسیار کوتاهی، احزاب، سازمانها و گروهها و شخصیت‌های مترقی، اقلیت‌های قومی و مذهبی، حمایت خود را از کاندیداتوری و برنامه اعلام‌شده او ابراز کردند، گذشته از احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی اعم از سراسری و منطقه‌یی و اقلیت‌های مذهبی، دهها انجمن و کانون معلمان، بیش از 80 انجمن و کانون دانشجویی، بیش از 150 کانون و تشکل کارگری، صدها انجمن دانش‌آموزی، صدها شورا و انجمن محلی، 500 تن از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های ایران، صدها تن از اساتید دانشگاهها و مدارس عالی کشور و از کاندیداتوری و برنامه اعلام شده مسعود رجوی حمایت کردند.

20 دی 58 - آزادی فلسفه انقلاب



مسعود رجوی در سخنرانی انتخاباتی در دانشگاه تهران گفت: «مسأله ما بردن و برنده شدن در انتخابات نیست. بلکه تجمع امروز ما اساساً یادآوری و تذکار فلسفه انقلاب، یعنی آزادی است. و کیست که نداند فلسفه هر انقلاب راستین در هر کجای جهان و به‌ویژه انقلابی که تحت رأیت

سخنرانی مسعود رجوی، دانشگاه تهران

اسلام برانگیخته می‌شود در يك کلام باز هم آزادی است. همان کلمه‌یی که تمام رسولان و مصلحین، تمام انقلابیون بزرگ و شهیدان و همه اسیران با آن شروع کردند و با آن به‌پایان رساندند.

29 دی 58 - برنده و بازنده در بوته آزمایش



خمینی در مقابل استقبال وسیع از کاندیداتوری مسعود رجوی مجبور شد تمام تعارفها را کنار بزند. به‌رغم آن که قول داده بود اصلاً در این انتخابات دخالتی نکند و به‌انتخاب مردم احترام بگذارد، شخصاً دخالت کرد و فتوای حذف مسعود رجوی از کاندیداتوری را صادر نمود. مجاهدین با افشای اقدامهای نزدیکان خمینی و مسیری که برای این کاندیداتوری طی کرده بودند، از شرکت در انتخابات اعلام انصراف کردند. مسعود رجوی در پیامی خطاب به‌مردم گفت: از فرد فرد شما تمناي حداکثر بردباری و خوشتنداری دارم.

10 بهمن 58 - آینده انقلاب



مسعود رجوی، در روز 10 بهمن 1358، در دانشگاه تهران تحت عنوان «آینده انقلاب» سخنرانی کرد. خمینی و دیگر سران رژیم از جمله رفسنجانی در مباحث خصوصی خود گفته بودند هر چه مجاهدین را آزار و اذیت کنیم پاسخی جز مسالمت نخواهند داد. مسعود رجوی آخوندها را از ادامه حملاتشان علیه آزادیهای مردم بر حذر داشت و با تکیه بر صبر و بردباری مجاهدین در

مقابل حملات چماقداران و انضباط تشکیلاتی صفوف مجاهدین خاطر نشان کرد: «وای به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب بدهیم».

دوم اسفند 58 - شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی



در حالی که یک سال از انقلاب ضد سلطنتی می‌گذشت، مجاهدین باز هم به منظور استفاده از آخرین قطرات آزادی با تمام قوا در انتخابات شرکت کردند. در آن شرایط، انتخابات مجلس شورای ملی پس از انتخابات مجلس خبرگان و انتخابات ریاست جمهوری، آخرین تجربه برای ادامه یک زندگی مسالمت‌آمیز سیاسی محسوب می‌شد.

نیمه اسفند 58 - افشای رژیم ارتجاعی در سراسر ایران

در جریان مبارزات انتخاباتی مجلس، مجاهدین در شهرهای تبریز و رشت میتینگ‌های بزرگی برپا کردند که در هر یک از آنها صدها هزار نفر از مردم شرکت داشتند. این میتینگ‌ها ابعاد حمایت مردمی مجاهدین را آشکار کرد خمینی و سران رژیم از پیش در هراس از راه یافتن مجاهدین به مجلس، انتخابات را دو مرحله‌یی کردند

5 فروردین 59 - افشای تلاش رژیم برای قهر

مجاهدین به منظور جلوگیری از ایجاد تشنجه‌ها و درگیری‌های بیشتر در فاصله بین مرحله اول و دوم انتخابات مجلس، مقدمه‌چینی‌هایی را که در جریان انتخابات برای به‌قهر کشاندن فضای سیاسی صورت می‌گرفت، افشا کردند.

6 فروردین 59 - غیر مسلح شدن مراکز سیاسی مجاهدین

مجاهدین بار دیگر به بالاترین مسئولان اجرایی کشور هشدار دادند که دستهای مشخصی بر سر آنند که «با فتنه جویی و ایجاد درگیری و آشوب و هرج و مرج و رواج دادن واکنش‌های خشونت‌بار افق سیاسی مسالمت‌آمیز کشور را تیره و تار کننده و با همه گیر نمودن فضای خشونت به مقاصد خود دست یابند»، مجاهدین تمام مراکز خود را غیر مسلح اعلام کردند.

18 فروردین 59 - پیشگام جلوگیری از جنگ خارجی

مجاهدین در باره افزایش تنش‌های سیاسی بین رژیم‌های ایران و عراق بر سر ادعاهای ارضی بین دو دولت اعلام کردند که ملاک حسن نیت و انقلابی بودن و مردمی بودن هر رژیمی در آن است که به جای زنده کردن زخم‌های استعماری و دعاوی کاذب مالکانه به‌بنای چنان نظام سیاسی و اجتماعی عادلانه و دموکراتیکی بپردازد که برای همه خلق‌های در زنجیر سر مشق انصاف و برادری باشد.

19 فروردین 59- افشای ترفند بحث آزاد

در حالی که باندهای ارتجاعی دست آموز بهشتی تبلیغ بحث آزاد می‌کردند و مجاهدین را به مناظره در باره مسایل ایدئولوژیک فرا می‌خواندند، مجاهدین در اطلاعیه‌یی افشا کردند که آخوندها با شعار بحث آزاد منظوری جز «پنهان کردن چماق و پیچاندن آن در زورق بحث آزاد» ندارند

28 فروردین 59- هجوم خمینی به دانشگاهها



کلاسهای هفتگی مسعود رجوی در دانشگاه صنعتی شریف تهران به میعادگاه 10 هزار نفر از جوانان و دانشجویان مبارز ایران تبدیل شده بود و خمینی که توان تحمل چنین استقبالی از مجاهدین را در دانشگاهها نداشت کمر به تعطیل دانشگاهها بست. مجاهدین با افشای اسنادی توطئه‌چینیهای خمینی و بهشتی و دیگر سران رژیم، برای ایجاد اغتشاش، آشوب و به تعطیل کشاندن دانشگاهها را افشا کردند.

4 اردیبهشت 59- دعوت به آرامش

در حالی که طی اولین ماه سال، در اثر 80 حمله وحشیانه عوامل خمینی به محلهای تجمع مجاهدین و مراکزشان، چند تن به شهادت رسیده و بیش از 100 تن زخمی شده و صدها تن دیگر در زندانها به سر می‌بردند. مجاهدین در اطلاعیه‌یی خطاب به تمام نیروهای سیاسی، به ویژه هواداران ایشان، به حفظ آرامش فراخواندند و هر گونه اقدام هرج و مرج طلبانه را محکوم نمودند.

11 اردیبهشت 59- افشای تروریسم دولتی

خمینی و همدستانش که در تلاش برای به انفجار کشاندن فضای سیاسی و امکان فعالیت‌های دموکراتیک در مقابل مجاهدین و بردباری آنها هر روز شکست تازه‌یی متحمل می‌شدند، تلاش کردند با اقدام به ترور رهبری مجاهدین راه خود را برای تحکیم سلطه ارتجاعیشان هموار کنند. آنها بدین منظور، مراسم مجاهدین در روز 11 اردیبهشت به مناسبت روز جهانی کارگر را که در ترمینال خزانه تهران برگزار می‌شد انتخاب کردند تا توطئه شوم خود را توسط صدها لومپن و چاقوکش اجیر شده توسط حزب جمهوری اسلامی که آشکارا توسط پاسداران کمیته و سپاه حمایت می‌شدند، به اجرا درآورند. اما هشیاری واحد های حفاظتی مجاهدین توطئه ترور مسعود را ناکام گذاشت.

22 خرداد 59- چه باید کرد؟ (میتینگ بزرگ امجدیه)



صدها هزار نفر از مردم تهران که در ورزشگاه امجدیه تجمع کرده بودند، در حالی که پاسداران رژیم با رگبارهای گلوله و پرتاب گاز اشک آور در صدد برهم زدن این مراسم بودند، با پایداری و مقاومت شگفت انگیزی تلاشهای چماقداران را به شکست کشاندند و سخنرانی مسعود رجوی برگزار شد.

مسعود رجوی در این سخنرانی تاریخی که يك اتمام حجت سیاسی با خمینی و همدستانش محسوب می‌شد، نقش هدایت کننده خمینی و سایر سران رژیم را در حمله به آزادیهای مردم

با مکانیسم چماقداری افشا کرد و در مورد تلاش برای بستن همه راه‌های مبارزه مسالمت آمیز سیاسی هشدار داد.

31 خرداد 59- افشای نقش سران رژیم در چماقداری



پس از میتینگ امجدیه، محکومیت چماقداری به‌مساله سیاسی و اجتماعی روز کشور تبدیل شد و تلویزیون رژیم به‌ناگزیر برنامه‌هایی را به‌بحث در باره علل و عوامل این پدیده اختصاص داد. مجاهدین اسنادی از جمله به‌صورت نوارهای سخنان حسن آیت، یکی از سردمداران حزب «جمهوری اسلامی» را افشا کردند که

توطئه این حزب برای تعطیل دانشگاهها و در واقع نقشه خود خمینی برای حذف جناح مغلوب درون حاکمیت را برملا می‌کرد.

4 تیرماه 59 – آشکار شدن نقش شخص خمینی



در این روز یعنی کمتر از دو هفته پس از میتینگ بزرگ امجدیه و کمتر از یک هفته پس از افشای نقش سران رژیم در چماقداریها و سرکوبگریها، خمینی خود به‌صحنه آمد و آشکار کرد که در پشت تمام آزادی‌کشیهای پس از انقلاب خود او قرار دارد. اکنون دیگر هیولای ارتجاع یا باید شکست را می‌پذیرفت و در مقابل حقوق مردم عقب‌نشینی می‌کرد یا از پس پرده بیرون می‌آمد و چهره واقعیش را به‌نمایش می‌گذاشت. خمینی این یکی را انتخاب کرد. او در سخنرانی که تماماً علیه مجاهدین بود با دستپاچگی و دروغ‌پردازیهای وقیحانه‌یی،

مجاهدین را دشمن اصلی و منافق بدتر از کافر اعلام کرد و تلویحا حکم مباح بودن جان و مال و نوامیس آنان را صادر نمود و جبهه جدیدی برای سرکوبی و کشتار خونین گشود.

اما مجاهدین که تا این تاریخ با هوشیاری تمام راه شقه کردن حاکمیت ارتجاع و استفاده از تضادهای درون رژیم را به‌خوبی پیموده بودند در این نقطه نیز برای ناکام گذاشتن خمینی، ستادها و مراکز علنی خود را که هر لحظه می‌توانست مورد هجوم عوامل چماقدار خمینی قرار گیرد تعطیل اعلام کردند و برای افشای سخنان خمینی و عملکردهای او به‌میان مردم رفتند.

17 شهریور 59- شکاف در اردوی ارتجاع

موضعگیریهای هشیارانه مجاهدین از آغاز انقلاب و افشاگریهایشان در باره عملکرد ارتجاع، به‌شکاف در درون ارتجاع حاکم بالغ شد و تشدید تضادهای درونی رژیم در جریان مراسم یادبود شهیدان 17 شهریور در میدان ژاله به‌اوج خود رسید و سران حزب جمهوری اسلامی (بهشتی، رفسنجانی و باهنر) به‌تلویزیون آمدند و آشکارا تشدید تضادهای درونی رژیم و سخنان رییس‌جمهور وقت رژیم علیه باند حاکم را ناشی از عملکرد و سیاست مجاهدین و تأثیر آنها در درون رژیم دانستند.

31 شهریور 59- جنگ با عراق، موهبتی برای خمینی



در فاصله بهار تا پایان تابستان 59، مجاهدین بارها در باره تشدید تضادها و اختلافها و بروز درگیریهای مرزی با عراق هشدار دادند و خواستار راه‌حلهای مسالمت آمیز برای این مساله شدند. این در حالی بود که آتش‌افروزی پیش از آن شروع شده بود.

روزنامه «جمهوری اسلامی» در 18 شهریور 59 (12 روز قبل از شروع جنگ) نوشت: «به فرمان فرمانده کل قوا نیروهای انقلاب آمادگی خود را برای تصرف عراق با پشتیبانی مسلمین اعلام کردند»

1 میلیون کشته و 2 میلیون زخمی و معلول حاصل جنگ ضد میهنی

7 آبان 59 - کلمه ممنوعه «مجاهد»

در هفتم و یازدهم آبان 1359، دادستانی خمینی، در ضدیت با مجاهدین و با سوءاستفاده از شرایط جنگی، انتشار نشریات و اعلامیه‌های مجاهدین و هواداران ایشان را به کلی ممنوع اعلام کرد.

دو روز بعد در تاریخ 13 آبان، 28 تن از مجاهدین را که در سنگرهای جنوب کشور مشغول جنگ در برابر تجاوز قوای عراقی بودند، دستگیر کردند و به این ترتیب آمار زندانیان مجاهد در زندان اهواز در تاریخ 18 آبان به 87 تن رسید.

25 آبان 59 - حکم دستگیری رهبران مجاهدین



همدستان خمینی پس از يك محاکمه فرمایشی با سوءاستفاده از شرایط جنگی کشور، محمدرضا سعادت را به 10 سال زندان محکوم کرده و همزمان حکم احضار و دستگیری مسعود رجوی و موسی خیابانی را صادر نمودند. مجاهدین اما بی‌اعتنا به این حکمها، انتشار نشریه مجاهد را از هفته اول آذر 59 از سر گرفتند.

سعادت زندانی دو نظام

5 آذر 59 - دادخواهی از مردم ایران

آمار زندانیان مجاهد در نیمه آذر 59 به 700 تن رسیده بود. نشریه مجاهد به انتشار يك سلسله گزارش مستند، از عملکرد و ماهیت رژیم خمینی پرداخت و افشای شکنجه‌های رایج در مراکز و زندانهای رژیم را آغاز نمود

بهمن ماه 59 - مرزبندی جنبش و ضدجنبش

نشریه مجاهد به مناسبت دومین سالگرد انقلاب مصاحبه‌هایی درباره سیاستها و نیروهای سیاسی، با مسعود رجوی انجام داد که در واقع مهمترین دستاورد تئوریک سیاسی جنبش ضدارتجاعی در دوران دو سال و نیمه مبارزه سیاسی است. مسعود در فرازهایی از این مصاحبه به تشریح مبانی تحلیلی و استراتژیک مجاهدین در برابر حاکمیت ارتجاع خمینی پرداخت و از جمله گفته بود: معیار مشروعیت و ترفیخواهی رژیم در رابطه‌اش با انقلابیون و از جمله مجاهدین خلاصه می‌شود. این يك مسأله سیاسی و مربوط به مسأله اساسی انقلاب، یعنی کیفیت و رابطه قدرت حاکمه سیاسی با سایر نیروها و طبقات خلق است.

14 اسفند 59 - شقه در رأس رژیم

مراسم بزرگداشت مصدق در دانشگاه تهران با نقش فعالی که هواداران مجاهدین در افشای چماقداران ایفا کردند، ضربه سیاسی سنگینی به خمینی و همدستانش وارد نمود. این مراسم در روند تشدید

تضادهای درونی رژیم، يك نقطه عطف بود. بنی صدر که در آن هنگام رییس‌جمهور رژیم بود، به‌افشای چماقداران پرداخت. تضادهای درون رژیم به‌شدت اوج گرفت.

بهار سال 1360- چشم انداز خونین و توفانی!



تا پایان سال 59، بسیاری از شهرهای میهن با خون مجاهدین و هواداران گلگون شده بود. از آغاز بهار 60 حمله‌ها و کشتار مجاهدین شدت گرفت و هر روز حادثه و حمله تازه‌یی علیه مجاهدین صورت می‌گرفت.

اما مجاهدین در برابر همه تهاجمات ارتجاعی خمینی و ایادیش با خویشتن داری شگفت‌انگیزی از مقابله به‌مثل خودداری می‌کردند و زمان تعیین تکلیف قطعی و نهایی با رژیم خمینی را باز هم عقب می‌انداختند. ظرف دوماه اول سال بیش از 10 تن

از هواداران مجاهدین در اثر حمله‌های چماقداران به‌شهادت رسیدند.

7 اردیبهشت 1360- تظاهرات عظیم مادران علیه سرکوبی مجاهدین



در این روز به‌نشانه‌ی اعتراض به‌حملاتی که از آغاز سال شدت گرفته بود و به‌ویژه زنان و دختران هوادار مجاهدین را هدف حملاتش قرار داده بود، انجمنهای مادران و زنان هوادار مجاهدین بدون اعلام علنی دست به‌راهپیمایی زدند. شرکت 200 هزار نفر از مردم تهران در این تظاهرات، آن‌هم بدون اطلاع قبلی، رژیم خمینی و پاسداران ارتجاع را غافلگیر و وحشتزده کرد. این تظاهرات هم دو شهید و صدها مجروح و اسیر برجای گذاشت.

12 اردیبهشت 1360- نامه سرگشاده مجاهدین به‌خمینی و التزام به‌قانون اساسی

مجاهدین در نامه سرگشاده‌یی به‌خمینی، اعلام کردند که «اگرچه به‌قانون اساسی رأی نداده‌ایم. اما به‌شرط این‌که همین قانون نیز عملاً اجرا شود، بدان ملتزم هستیم». مجاهدین تأکید کردند که: «تا وقتی راههای مسالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده باشد و به‌اصطلاح حجت تمام نشده است، از عکس‌العملهای خشونت‌بار و قهرآمیز» پرهیز می‌کنند.

هم‌چنین پیشنهاد کردند که «برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات حرفهایشان «بدون هیچ‌گونه تظاهر و در نهایت آرامش» به‌همراه کلیه هم‌درانشان در تهران به‌نزد خمینی بروند.

20 اردیبهشت 1360- خمینی مجاهدین را به‌جنگ یا تسلیم فرا می‌خواند

خمینی ضمن سخیف گوئیهایی علیه مردم و نیروهای انقلابی به‌خاطر مصادره سلاحهای ارتش شاه در روزهای انقلاب، مجاهدین را آشکارا به «جنگ یا تسلیم» فراخواند و حزب توده را مثال زد که «اگر چه انحرافی است اما هم آزاد است و هم نشریه دارد».

25 اردیبهشت 1360- آخرین نامه اتمام حجت مجاهدین به‌رژیم خمینی

مجاهدین در پاسخ به‌موضعگیری خمینی و اتهامهای او، نامه سرگشاده مفصلی خطاب به‌بنی‌صدر رییس‌جمهور وقت رژیم منتشر کردند و شرایط آمادگی خود را برای خلع سلاح تعیین کردند. «سلاح

برای يك انقلابی اگر چه مهم است، ولی ”همه چیز” نیست. سرچشمه تاریخی پیروزی اساساً در عشق به‌به‌روزى خلقهای تحت‌ستم و در فداکردن هر چه بیشتر خود در مسیر خدا و خلق نهفته است.»

مجاهدین تأکید کردند که مشروط بر این‌که وی به‌عنوان «عالیترین مقام رسمی و مسئول اجرای قانون اساسی» بتواند اجرای قانون را به‌طور عملی تضمین نماید، حاضرند سلاحهای خود را تسلیم کنند

خردادماه 1360 - شمارش معکوس !

حلقه محاصره رژیم و شخص خمینی به‌دور نیروهای مردمی هر روز تنگتر می‌شد. اما مجاهدین هم بر سر اصولشان کوتاه نمی‌آمدند و هم بر سر خط سیاسی برای اتمام حجت تاریخی و سیاسی و اجتماعی با رژیم تا به‌آخر وفادار بودند و از پا نمی‌نشستند .

مسعود رجوی رهبر مقاومت در این باره می‌گوید: «تا آن‌جا که به‌ما مربوط بود بعد از انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران، هرگز خواهان قهر، درگیری و مقابله خونین و مسلحانه نبودیم و از آن استقبال نمی‌کردیم. اما وقتی که خمینی روزنامه‌ها را بست، احزاب را تعطیل کرد و سرکوب را در گسترده‌ترین نوع، تحت عنوان حزب‌اللهی یا نهادهای به‌اصطلاح انقلاب برقرار کرد، مدتی مستمراً اتمام حجت می‌کردیم. از مجلس ملی خبری نبود، احزاب سرکوب شده، روزنامه‌ها دهان‌دوخته، چماق تکفیر و انواع و اقسام چماقها نیز تحت نام مذهب، بر سر مردمان می‌بارید. دو سال و چند ماه بعد از حاکمیت ارتجاع، یعنی در 30 خرداد 1360 درحالی‌که همه راههای مسالمت را درنور دیده بودیم، این خمینی بود که ما را در معرض يك انتخاب بزرگ و تاریخی قرار داد. ” این‌جا بود که ما باید انتخاب می‌کردیم. یا ننگ تسلیم را می‌پذیرفتیم و یا شرف مقاومت را. و خوشبختانه که شرفمان را حفظ کردیم .

غیر ممکن، ممکن می‌شود !



از صبح 30 خرداد درحالی‌که تمامی پیکر مجاهدین و میلیشیا در تهران مشتاقانه سر از پا نمی‌شناخت و در هر پارک یا کوچه و خیابان و خانه‌یی گروه‌گروه آماده می‌شد، مرکز فرماندهی با نگرانی در اطراف سیستم ارتباطی گرد آمده بود تا هیچ چیز خارج از کنترل، خودبه‌خودی رها نشود .

آری فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعاً يك شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند. تظاهرکنندگان به 500 هزار تن بالغ می‌شدند، غیرممکن، ممکن شده بود .

به این ترتیب بعدازظهر روز 30 خرداد تظاهرات مسالمت آمیز نیم‌میلیونی مردم تهران به‌دعوت و پیشتازی و راهگشایی مجاهدین محقق می‌شود .

آن روز که رادیوی ارتجاع پرده را از روی همه چماقداریها و تاخت و تازها کنار می‌زند و به‌صراحت خطاب به‌پاسداران می‌گوید و کراراً تکرار می‌کند که به‌اذن امام به‌روی مردم رگبار باز کنید. پاسداران تظاهرات مسالمت آمیز را به‌خون می‌کشند .

بعد از ظهر 30 خرداد 1360 خمینی به‌طور تاریخی در مقابل مسعودرجوی شکست می‌خورد و تمام می‌شود. از این پس مبارزه قهرآمیز انقلابی مجاهدین و همه موضعگیریهای آنها در منتهای مشروعبیت و در منتهای مقبولیت مردمی شکل می‌گیرد و پیش می‌رود. کارنامه درخشان دوونیم‌ساله مبارزه سیاسی مجاهدین، این حقیقت تابناک را مجسم می‌کند، در صدر همه حماسه‌هایی که مجاهدین در میدان نبرد

نظامی می‌آفرینند، بایستی به‌شاهکار و هنر تاریخی مسعود رجوی در این مبارزه سیاسی آفرین گفت. چراکه در پیکار با دجال پیری که مشروعیت يك انقلاب عظیم با آن استقبال توده‌یی را حمل می‌کرد و علاوه بر آن بر دجالیت مذهبی و موقعیت مرجع تقلید تکیه زده بود و این همه مکار و هشیار بود، سرانجام پیروز شد و این خمینی بود که با سر به‌زمین خورد.

آغاز اعدام‌های جنون آسا



از شبانگاه 30 خرداد، اعدام‌های جنون‌آسای مجاهدین و همچنین دستگیریهایی گسترده هر کس که کمترین ارتباطی با مجاهدین داشته، در سراسر کشور آغاز می‌شود. ماشین کشتار به‌دستور دژخیم خون‌آشام جماران در اوین به‌کار می‌افتد و خون پاکترین و آگاهترین فرزندان میهن را بی‌دریغ و باشتاب و شقاوتی شگفت‌انگیز بر زمین می‌ریزد.

روز 31 خرداد، روزنامه‌های رسمی رژیم عکس گروهی از دختران نوجوان مجاهد را که دژخیمان خمینی آنها را با قساوت تمام تیرباران کرده‌اند به‌منظور احراز هویت چاپ می‌کنند و با وقاحت ویژه جلادان از پدر و مادرهای آنان خواسته می‌شود که برای شناسایی و تحویلگیری

فرزندانشان به‌اوین مراجعه کنند. شهید مقدس کاظم افجه‌ای و شاهدانی دیگر از صحنه‌های اعدام در اوین نقل کردند که: «دختران خردسال مجاهد، در لحظه تیرباران، جملگی با مشت گره کرده فریاد می‌زدند: «مرگ بر خمینی»، «زننده باد آزادی».

نعره جلادان و حاکمان ضد شرع خمینی



آخوند جنایتکار محمدی‌گیلانی حاکم ضدشرع منصوب شده توسط خمینی نعره می‌کشید که

«محارب بعد از دستگیر شدن توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود، کیفر همان کیفری است که قرآن (بخوانید فتوای خمینی) بیان می‌کند، کشتن به‌شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به‌فضاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود. اسلام (نام مستعار خمینی) اجازه می‌دهد که اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می‌کنند، دستگیر شوند و در کنار دیوار همان‌جا آنها را گلوله بزنند. از نظر اصول فقهی لازم نیست به‌محاکم صالحه بیاورند، برای این‌که محارب بودند اسلام (!) اجازه نمی‌دهد که بدن مجروح این‌گونه افراد باغی به‌بیمارستان برده شود بلکه باید تمام‌گشته شوند»

آخوند جنایتکار موسوی‌تبریزی، دادستان کل ضدانقلابی وقت خمینی می‌گوید:

«اینها محاکمه‌شان توی خیابان است. کشتن اینها واجب است نه جایز هر کس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین (!) (منظورش خمینی است) بایستد، کشتن او واجب است. اسیرش را باید کشت و زخمیش را زخمی‌تر کرد که کشته شود.



رفسنجانی جنایتکار که آن زمان رئیس مجلس ضدحلقی رژیم بود، به حکم ضدشروع چنین خط می دهد

«برطبق فرامین الهی (!) 4 حکم بر اینها لازم الاجراست: 1 کشته شوند 2 به دار کشیده شوند 3 دست و پایشان قطع شود 4 اینها از جامعه جدا شوند رفسنجانی تأسف می خورد که چرا قبلاً کشتار را راه نینداخته و می گوید: اگر آن روز منظورم اوایل انقلاب است، 200 نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم، امروز این قدر نمی شد.»

بهای آزادی



به این ترتیب با سرکوب خونین تظاهرات 30 خرداد و شروع عصر اعدامهای وحشیانه، خمینی ضدبشر آخرین ذرات آزادی را نابود کرد. آن چنان که از فردای 30 خرداد به زبان دیگری می بایست با او سخن گفت. این زبان مقاومت انقلابی مسلحانه است، که از فردای 30 خرداد مشروع و ضروری گردید. اگر وارد مبارزه قهرآمیز نمی شدیم، به جای موج مقاومت و سرسختی بیشتر، شاهد موج ندامت و خیانت بودیم. "ندامت و خیانتهایی که دیگر نه جنبه فردی بلکه جنبه خطی و سیستماتیک نیز در آنها کاملاً چشمگیر می بود."

مجاهدین هم چنان که طی دو سال و نیم فعالیت سیاسی و افشاگرانه تا منتهای توان برای ایجاد یک زندگی مسالمت آمیز تلاش کردند و به رغم دادن بیش از 70 شهید و هزاران مجروح، با گذشتن از حق مشروع دفاع

از خود و شلیک نکردن حتی یک گلوله، وفاداری خودشان را به آزادی به اثبات رساندند، این بار هم وقتی با ضرورت مقاومت انقلابی و خونین مواجه شدند در پذیرش مسئولیت آن با فدای همه چیزشان لحظه ای تردید نکردند. میدانهای رزم را یکی پس از دیگری تجربه کردند و بهای آزادی و وفاداری به خلق را با سنگین ترین قیمت ممکن پرداختند. تا مقاومت انقلابی به عالیترین ثمره خود که ارتش آزادیبخش ملی ایران است بالغ گردید.

در مرداد سال ۶۰ مسعود رجوی با ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور اولیه ایران که مخفی شده بود با یک هواپیمای نظامی به خلبانی بهزاد معزی خلبان سابق شاه که می گویند بهترین خلبان ایرانی بود به فرانسه رفت و در آنجا برای سرنگونی جمهوری اسلامی فعالیت کرد و یک ارگان جدید سیاسی بنام شورای ملی مقاومت ایجاد نمود که سازمانها و افراد مختلفی از مذهبی و غیر مذهبی عضو آن بودند از جمله حزب دمکرات کردستان با ریاست عبدالرحمن قاسملو و یک بخش از سازمان چریکهای فدائی خلق به رهبری مهدی سامع و جبهه دمکراتیک ملی به رهبری نوه دکتر مصدق هدایت متین دفتری و

مریم متین دفتری و حزب کار و سازمان توفان و بعضی دیگر عضو شورا شدند ولی ریاست شورا در دست مسعود رجوی بود .



او در همه جا اعلام کرد ظرف شش ماه یا یکسال جمهوری اسلامی سقوط خواهد کرد و ایران دمکراتیک شروع خواهد شد. در این موقع بسیاری از کشورها این فکر را قبول کردند و تعداد زیاد از ایرانیان در کشورهای مختلف به رجوی پیوستند و اکثر افرادی که از ایران فرار می‌نمودند با این فکر به مسعود رجوی می‌پیوستند. در این موقع فرمانده مجاهدین در داخل کشور موسی خیابانی بود که زیر نظر او عملیات انجام میشد و هر روز تعدادی از پاسداران و کسانی که از هواداران جمهوری اسلامی بودند کشته می‌شدند و در مقابل هر هفته تعداد زیادی از اعضا و هواداران مجاهدین در زندانها محاکمه شده و تیرباران میشدند.

کنفرانس مسعود رجوی در سال 71
بخشهایی از کنفرانس رادیو تلویزیونی مسعود رجوی در دیماه 71

این گفتگو به بهانه تصمیم به گسترش شورای ملی مقاومت در آن زمان ایراد شده است و نکات مختلفی در آن مطرح می‌شود.. متن حاضر دقیقاً از دقیقه هشتاد و سه تا دقیقه نود و پنجم این سخنرانی را با حداکثر امانتداری در نقل قول منعکس می‌نماید. اصل ویدیوی این سخنرانی به مدت سه ساعت در سایت ایران آزاد و یا آرشیو آن موجود می‌باشد . سخنرانی را با سئوالی که از طرف یکی از حضار مطرح می‌شود بدین قرار آغاز می‌کنیم که:

سؤال:

شما (خطاب به رجوی) راجع به پیوستن نیروهای جدید به شورا صحبت کردید، تا آنجا که اطلاع داریم و به مردم داخل کشور برمی‌گردد همین شورا، مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی مایه دلگرمی و امید مردم هستند، منتها پاره ای افراد، محافل، نیروهای پراکنده، وقتی که توی این ده دوازده سال حرفها و مواضع ضد شورایی اونهارو جمع می‌زنیم علتش رو این می‌گن که استواری شورا روی اصولش و

مرزبندیهای قاطعی که با رژیم خمینی و نیروهای وابسته به اون داره، این عامل را علت دوری خودشان از شورا می دونن حالا سؤالی که من دارم اینه که با توجه به درست بودن گسترش شورا این نوع قاطعیت تو مرزبندیها و ایستادن سر اصول تو عالم سیاست چیز خوبیه؟ آیا این نقطه ضعف شورا محسوب نمیشه؟

پاسخ (مسعود):

این که گفتین برخیها یا شاید گفتین برخی نیروها، از مرزبندی سفت و سخت ما در برابر رژیم خمینی چیزی به دل دارند زهی باعث افتخار و شرف ماست . چون این اون مرزی است که ذره ای سر مویی سر سوزنی ازش نمی شه عدول کرد. همچنان که مصدق کبیر در زمان خودش از سربیک سربا عدول گفت سرسوزنی نمی شه عدول کرد. اگرچه شما در صحبتاتون نگفتید که نیروهایی در خارج کشور مشخصا منظورتون چه کسانی هست، شاید هم منظورتون از نیرو جریان متشکل یا حزب سیاسی خاصی نبود همچنانکه چنین کسی اصلا وجود هم نداره چرا که اگر وجود می داشت خب اثار وجودش را باید می دیدیم. پس احتمالا شما منظورتون افراد به خصوص هست یا برخی محافل روشنفکری و غیره...

سؤال کننده...:بله برخی محافل روشنفکری و نظایر اونا

رجوی: از اون محافل شناخته شده ای که در سؤال قبلی بهش اشاره کردم که اصلا خبر و اثری نیست. ولی اگر منظور کسانی است که در خارجه زندگی می کنند و یک صحبتی سیاسی هم می کنند و مدعی هستند چرا ما در برابر خمینی مواضع سازش ناپذیر گرفتیم. خب این اصلا همون شرف و افتخار ماست. اگر کسی لعنت می کنه فرزندان ایران زمین را که چرا در برابر ضحاک قیام کردن و چرا باهانش سازش ناپذیرن، این دیگه به خودش مربوطه، در اون باید شک کرد چرا که نمی شه گذشت؛ چون به جد و به حق نباید سر مویی از این اصول در برابر رژیم خمینی کوتاه اومد. این رژیم دشمن اصلی مردم ماست. این از هر اشغالگری بدتره. این رژیم دشمن شماره یک آب و خاک و آزادی و استقلال مملکت و مردم ایرانه. دیدید که خیلی از تعدیهای این رژیم صحبت می کنن. آگه این حرفا درسته، آگه صد بار بدتر از شاهه، خب صدبار بیشتر از شاه هم جلوش باید وایساد. و ایستادیم و می ایستیم. دیگه چشمک و چراغ زدنهایی از قبیل اینکه خوب حالا بریم با جناح نرمتر این رژیم!، یا بریم این رژیم را اصلاح کنیم!... اینا حرف مفتیه، صریحتر بگم اینا خیانتیه. مگه میشه با افعی شرز به مسالمت رسید اونم بعد از اینهمه اعدام، بعد از اینهمه خیانت، بعد از اینهمه جنایت؟ چه کاری را که این آخوندان کردن که مغول

نکرده؟ اینو لطفاً به من بگید. چه جنایتی را، کدامیک از دشمنان ایران در طول تاریخ ایران کردند که آخوندان نکردن؟ یکیشو لطفاً بگید. خب حالا که اینطوره، ما بارها گفتیم «افعی هرگز کبوتر نمی‌زاید» افعی شرز را باید از بین برد، باید سرنگون کرد، همین! راه حل دیگری هم وجود نداره. بنابراین اصلاً رسم فتوت و جوانمردی نیست به اونایی که بلند شدن، به رزم‌آوران، به مجاهدینی، افرادی، فرزندان از ایران زمین که با این رژیم وارد نبرد تمام‌عیار شدن، همه چی شون را مایه گذاشتن، بیان به این ایراد بگیرن که آقا شما مواضعتون مثلاً سازش‌ناپذیره یا بیش از حد رادیکاله. این مرز را برداریم دیگه چی می‌مونه؟ ببینید با چه سهولتی این دجال اومد، دو سه میلیون آدم را قربانی تنور جنگش کرد؟ با شعار جنگ جنگ تا پیروزی. اون زمان ما می‌گفتیم بابا این جنگ ضد ملیه، ضد میهنیه، ضد ایرانیه... الان یارو خودش مرده رفسنجانی اینا میان، می‌گن آغا ما هزار میلیارد دلار، اعداد ارقامی که قبلاً ما میدادیم، ضرر کردیم! حالا چی به دست آوردید؟ این جنگ در خدمت بقا این آخوندان بود. خب سر این که نمی‌شه کوتاه اومد. سر جان و مال و ناموس مردم ایران که نمی‌شه کوتاه اومد، انعطاف به خرج داد، یعنی چی! پس ما هم بیایم با دجال همونو بشیم که جنگ جنگ تا پیروزی؟ یا ما بیایم با افراد بریده و فاقد ارزش و اعتبار و قیمت سیاسی همونو بشیم که بله آغا این جناح نرم‌تری اومده و حالا سخت‌تر نیستن. آگه این رو شما بردارید از این نسل، از این مقاومت، از این میهن... دیگه چی باقی می‌مونه؟ بله ما گفتیم، می‌گیم، پاش هم هستیم، تا آخرین نفر، تا آخرین قطره خون. این رژیم باید سرنگون بشه و سرنگون خواهد شد. همین. عزم جزم در برابر دشمن. اونروی سکه اش البته مهر و محبت مردم و حفظ امید و اعتمادشون و وفاداری نسبت بهشون هست و گذشت و بردباری و تحمل و مبارزه. و چه بلاهایی که رژیم سر مردم نیارود؟ به خاطر مثلاً حجاب و انواع و اقسام ترهاتی که خودش علم کرد. اونم تحت عنوان اسلام. بنابراین این مرز بوده، هست و خواهد بود. به همین دلیل بود که اینارو گفتیم. از نظر طعنه زدن یا نیش زدن نگفتم که کو اون جریان سیاسی، اون حزب متشکل سیاسی غیر از این مقاومت، حالا هر کجا، که ایستاده باشه. آخه مردم ایران تاریخی دارن، تاریخچه ای دارن. از مشروطه به این ور مبارزات ایران یک تاریخچه ای داره. یک مسیری طی شده، یک حساب و کتابی داره. ما داریم وظیفه خودمون را در حد توان ناچیز خودمون انجام می‌دیم. تا اونجایی که به هموطنای خودمون، به ایرانی آزاده، شریف، حالا با هر طرز فکری، با هر اندیشه‌ای، ولو مخالف فرض کنید ایدئولوژی مجاهدین باشه، تا اینجا که به اونا برمی‌گرده که سر استقلال و آزادی تعارف نداره، بر اش ارزشه، بر اش حرمت داره و مقدسه یعنی با مردم ایران سر این آرمانها و کلمات رو راسته. خب همیشه استقبال می‌کنیم. آغوشمون همیشه بازه. یعنی باید بکنیم. وظیفه مون اینه. قدمشون روی چشم. درگذشته اینطور بوده، الان هم همینطوره، در آینده هم همینطور خواهد بود. اما اگر حرف اینه که آغا بیاید ما هم بریم توی این رژیم. بله؟! یعنی بریم ماهم لگد مال بشیم و لگد مال کنیم. نه بابا جون! ما اینکاره نیستیم! این از

رسم و رسوم جوانمردی و ایرانی به دوره از رسم و رسوم ملی، میهنی، انقلابی به دوره. روش بودیم، هستیم و خواهیم بود. هر طور هم که می‌خواهد بشه. بطوریکه به قول معروف از طوفان نمی‌ترسونن! این رسالت و مسئولیت سنگین این نسله. حالا برای اینکه راه باز کرد که بشه رای گیری کرد، انتخابات کرد، نماینده‌های با رای مستقیم مردم انتخاب کرد که حتی مخالف هم بیاد حرفشو بزنه. اما یه عصر سپری شده و دیگه اونجا کوتاه اومدن داریم. عصر دیکتاتوری. دیکتاتوری هم یه مفهومی رو هوا که نیست. معنی و مصداق خیلی آشکاری داره. دیکتاتوری یعنی شاه و شیخ! و هر کی با ایناست و با اینا بوده. منظورم از هر کی، اون جریانه‌ها و احزاب و گروههایی بوده که آگاهانه می‌فهمیدن دارن چکار می‌کنن. مگه این حزب توده و اون اکثریت سازمان جوانانش در سرکوب با این رژیم نبودن، مگه در لو دادن نبودن؟ مگه در جاسوسی با این رژیم نبودن؟ مگه نمی‌گفتن سپاه پاسداران را به اسلحه سنگین مجهز کنید؟ مگه موقع اعدام مجاهدین جشن نمی‌گرفتن؟ خب معلومه پاشون که به فرنگ می‌رسه می‌شن از ادیخواه! اون موقعی که تازه به فرنگ اومده بودن را می‌گم، شش هفت سال پیش (پیش از زمان این کنفرانس) حالا هم که تمام شد و رفت. از موضع آزادی و دموکراسی به ما حمله می‌کردن. اما هر کس که از پس تندباد و گردباد ملایان بر بیاید. از پس این حرفا هم بر میاد.



در سال ۱۳۶۰ بعد از حمله نیروهای امنیتی و سپاه به مرکز فرماندهی و مخفیگاه موسی خیابانی، همسر مسعود رجوی اشرف ربیعی همراه با موسی خیابانی فرمانده نظامی مجاهدین و دهها مجاهد جان خود را از دست دادند.

در همان سال مسعود رجوی با فیروزه بنی صدر دختر ابوالحسن بنی صدر ازدواج کرد و در خفا این کار را الگو برداری نمودن از کار پیامبر در ازدواجهای سیاسی از جمله ازدواج با عایشه دختر ابوبکر برای بقای انقلاب دانست اما برخی عقیده دارند که رجوی نسبت به فیروزه بنی صدر علاقه عاطفی زیادی داشته است. در هر حال اما با بهم خوردن ارتباطش با ابو الحسن بنی صدر به دلیل ارتباط رجوی با عراق و امضای یک قرارداد که در آن عراق خود را به صلح و پایان جنگ متعهد می‌کرد اختلاف میان ابوالحسن بنی صدر با رجوی بر سر این قضیه اوج گرفت و در همین مسئله دختر او نیز مطلقه شد.

در سال ۱۳۶۴ مسعود رجوی با یک عمل پر سرو صدا یعنی ازدواج با مریم عضدانلو از نوادگان مظفرالدینشاه قاجار که در همین ایام از همسرش مهدی ابریشمچی جدا شده و اعلام کرده بود می‌خواهد به عقد ازدواج مسعود رجوی در بیاید تا نشان بدهد که در حمایت از مسعود رجوی در جنگ با جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی باید از همه چیز گذشت غوغای عجیبی به راه افتاد که تقریباً تمام گروههای سیاسی را به مخالفت با این کار وادار کرد.

مریم رجوی، که نام اصلی وی مریم قجر عضدانلو است، در سال ۱۳۳۲ در خانواده عضدانلو قاجار که از وابستگان به شاهان قاجار بودند و متولد شد. او پس از دوران تحصیل دبستان و دبیرستان وارد دانشگاه شد و در رشته مهندسی فارغ التحصیل شد. او در یک خانواده مسلمان غیر سنتی متولد شده و تا دوران آشنائی با مجاهدین بی حجاب بود. یک تن از خواهران او در زمان شاه چریک بود و به دست ماموران شاه کشته شد و خواهر دیگرش در حمله پاسداران مجروح و دستگیر و سپس کشته گردید.

او در سال ۱۳۵۸ با مهدی ابریشمچی از مسئولان رده بالای سازمان مجاهدین ازدواج نمود و در سالهای ۱۳۶۲ پس از ضرباتی که بر سازمان مجاهدین وارد شد از ایران خارج شد و ابتدا در آلمان و سپس در فرانسه بود و فعالیت می‌کرد. کار او در این هنگام رسیدگی به مسائل محل اقامت مسعود رجوی و نیز رسیدگی به همسر او فیروزه بنی صدر بود.



راز این ازدواج سیاسی و مکتبی و عاطفی هنوز هم در پرده باقی مانده است و خود را به صورت یک سر عظیم نشان میدهد. عده‌ای معتقد بودند این ازدواج جنبه عاشقانه داشته است و عده‌ای می‌گفتند جنبه سیاسی دارد و خود مسعود و مریم رجوی می‌گفتند این یک ازدواج ایدئولوژیک می‌باشد و اینکار را با الگوی ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش پسر خوانده پیامبر نموده است و تنها برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی این ازدواج ضروری شده است .

در هر حال در سال ۱۳۶۵ مسعود رجوی پس از آنکه یک سلسله عملیات پارتیزانی شدید را به نام تهاجم شدید علیه جمهوری اسلامی به پیش برد در این مسیر چند صد چریک مجاهد و چند صد پاسدار کشته شدند با توجه به برنامه‌ای که گویا قرار بود دولتهای غرب او را به جمهوری اسلامی تحویل بدهند روانه عراق شد و در جواب عده‌ای که به او انتقادهای می‌کردند که دارد به یک کشوری می‌رود که با ایران دارد می‌جنگد جواب داد که من می‌روم تا آتش در کوهستانها بر علیه جمهوری اسلامی بیفروزم!!



سازمان مجاهدین اسم این پرواز را پرواز تاریخساز گذاشت! مسعود رجوی در آنجا و از همان فرودگاه بغداد به نجف و کربلا سفر نمود و بعد از برگشتن اش بلافاصله و بزودی پایه یک ارتش را بنام ارتش آزادی بخش ملی را ریخت و با استفاده از اسلحه‌های سنگین مثل توپ و تانک و موشک و کاتیوشا جنگهای زیادی علیه جمهوری اسلامی را رهبری کرد.

مصداق ... رجوی

" نقل از مقاله محمد قرائی به تاریخ 26 تیرماه 83 "

" تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه میکنم. بنده منتظر حکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعدام شما برای من بزرگترین افتخار است. تا هزارم مثل من در راه آزادی فدا نشوند وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال نخواهند دید.

مصدق در دادگاه"

" طبعاً ما اصول دموکراتیک و استقلال طلبانه خودمان را داریم و ذره ای و سرسوزنی از آنها عدول نکرده و نخواهیم کرد. آنچه به ما مربوط میشود اینست که موظفیم حق مردمان را در همه جا به کرسی بنشانیم و هر وقت لازم باشد برای تحقق آن تا عمق آتش هم پیش رفته و خواهیم رفت .

مسعود رجوی "

" در مبارزه ای که در پیش گرفته ایم ، دوره بیشتر وجود ندارد، یا مقاومت و پایداری که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ملت ایران است، یا انقیاد و تسلیم ، که نتیجه اش ننگ رسوایی ابدی و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل مفاسد و مظالم حکومت فردی و دیکتاتوری .

مصدق پیشوای آزادی "

" آری تا سپس شورای ملی مقاومت ایران در سالروز قیام تاریخی 30 تیر، در یک کلام ، تداوم و تکامل تاریخی را ه مصدق است. این یک تعهد واقعی است که بر فداکاری به تمام معنا و برگزشتن از همه چیز در راه آزادی و استقلال ایران بنا شده است .

مسعود رجوی "



در جنگ های بعد نیز صدها نفر از طرفین کشته شدند ولی در این دوره تلفات مجاهدین کمتر بود چون آنها حمله های غافلگیرانه می کردند و به داخل عراق بر می گشتند. در شهرها هم گاهی چریکهای مجاهدین حمله هائی داشتند و افراد وفادار به جمهوری اسلامی را می کشتند و در مقابل در زندانها افرادی از مجاهدین اعدام می شدند .

رجوی از سال ۱۳۶۳ بدون این که رسماً در خارج مجاهدین اعلام کند در درون مجاهدین سیمای یک نایب الامام مقدس را نمایندگی می کرد و با استفاده از پتانسیل مذهبی شیعه ، چریکهای مجاهد را به جنگ جمهوری اسلامی می فرستاد. رجوی در طی این سالها از دید تحلیل گران اندک اندک یک اسلام بسیار محافظه کار در ایدئولوژی که روز به روز به سنتهای قدیم بر می گشت و از دنیای مدرن فاصله می گرفت و نیز یک ایدئولوژی بسیار تند رو و رادیکال در عمل را رهبری می کرد و در این مسیر به هیچ چیز جز نظرات خودش در جنگ با جمهوری اسلامی به هر قیمت توجهی نداشت.

رفتن او به عراق و استفاده از خاک عراق در حالیکه جنگ ایران و عراق ادامه داشت و عراق دشمن ایران محسوب میشد بر پایه این ایده بود که می گفت بزرگترین دشمن چون جمهوری اسلامی و آیت الله خمینی است استفاده از خاک عراق و هر خاک دیگر برای نابودی آیه الله خمینی و دستگاه روحانیت مشروع است و ما در اینجا برای جنگ آمده ایم و نه فرار از جنگ.

او سازمان مجاهدین را به چنان موقعیتی کشاند که بدون وجود او هیچ معنائی نداشته باشد و تبدیل به یک ماشین آهنین برای جنگ با جمهوری اسلامی بشود و در اینکار موفق شد.

در سال ۱۳۶۸ با یک دستور عجیب دیگر ازدواج را ممنوع اعلام نمود و تمام زنان و مردان مجاهد را مطلقه اعلام نمود و اعلام نمود همه باید تعهد بدهند و قسم بخورند که تا پایان عمر باید بدون همسر زندگی کنند و فقط به جنگ با جمهوری اسلامی بیاورند و نزدیک به هزار و چند صد از کودکان آنها را به کشورهای اروپائی و آمریکائی فرستاد تا دست پدرها و مادرهایشان در جنگ با جمهوری اسلامی باز شود. چند سال بعد و قتی بچه ها بزرگ شدند دوباره تعداد زیادی از آنها را به عراق برگرداند تا آنها را به جنگ جمهوری اسلامی بفرستد. در این باره چیزهای بسیاری که گاه عجیب و غریب است گفته می شود که صحت یا کذب آن معلوم نیست. همراه با اینکار سازمان مجاهدین را به یک سازمان با فرماندهی زنان تبدیل کرد و تمام مردان حتی برجسته ترین فرماندهان را در خدمت زنان قرار داد.



از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۸۰ اگر چه ارتش آزادی بخش وجود داشت و چریکهای رجوی گاه و بیگاه در ایران عملیات می‌کردند ولی فعالیت‌های رجوی بوسیله بازوی سیاسی اش شورای ملی مقاومت انجام می‌گرفت. در این سالها نیز بجز حملاتی که برای به قتل رساندن سران جمهوری اسلامی انجام می‌شد به دستور رجوی دو تن از شخصیت‌های جمهوری اسلامی یعنی اسدالله لاجوردی و سرهنگ صیاد شیرازی به قتل رسیدند. در هر حال تا وقتی که سلاح در دست رجوی بود و تا وقتی خلع سلاح نشده بود شب و روز دست از ترور و قتل شخصیت‌های جمهوری اسلامی بر نداشت.



در آغاز حمله آمریکا به عراق رجوی مخفی و پنهان شد و حدود پانصد تن از پیروانش از او جدا شده و اول به یک اردوگاه موسوم به تیپ رفتند و سپس خود را تسلیم جمهوری اسلامی نمودند. ولی اکثریت آنها با اعلام وفاداری به رجوی در عراق باقی ماندند و حتی پس از بمباران تمام قرارگاهها توسط هواپیماهای انگلیس و ویرانی تمام قرارگاهها و کشته شدن بسیاری افراد در عراق و وفادار به رجوی باقی ماندند.



در دسامبر سال ۲۰۰۶ مسعود رجوی پیامی صادر کرد که از طریق سایت سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شد. از آن به بعد هم تا کنون دو بار پیام داده است و در پیامهایش نشان داده که اگر چه خلع سلاح شده ولی افکارش همان افکار گذشته است و در نبرد با حاکمان جنایتکار کوتاه نیامده است.

در شرایط کنونی ۳۵۰۰ مجاهد از مجاهدین رجوی در اردوگاهی بنام اشرف در عراق بسر می‌برند و بر آورد می‌شود نزدیک به ۲۰۰۰ تن از پیروان او در نقاط دیگر جهان فعال هستند. داوری در باره چند و چون وضعیت و قدرت رجوی و نفوذ او در ایران مشخص نیست. ولی او هنوز هم از برجسته ترین مخالفین جمهوری اسلامی است و در ایده خود برای سرنگونی جمهوری اسلام هم تغییری نداده است.



<http://www.maknaar.com/>